کابتدا با بعد او مستحسن می افتد شش جا وقف جایز که هر یک از وصل و فصل را وجهی است و در تفسیر احقاق آورده
باسناد متصل از حضرت رسالت صلوات الله علیه که درین آیه ده جا وقف فرموده اند و این وقوف دلالت میکند بر آنکه
هر یک از جمل ده گانه مستقل است در ادای معنی ربوبیت و الوهیت و مستغنی است در بیان از غیر خود و با وجود این اخلال
بر یکدیگر مترتب اند صاحب کشاف فرموده که ترتب این جمل بر یکدیگر مترتب اند بی حرف عطف برای آنست که هیچ
جمله نیست الا که وارد است بر سبیل بیان مر جمله مقدمه را و بیان با مبین متحد است و اگر عاطفی در میان بودی چون قول
یگانه در میان دو آشنا بودی ای عزیز ازین ده جمله جمله اولی بیان توحید ذات بی زوال اثبات وحدتست
الله لا اله الا هو و ثانیه در اثبات صفات کمال که حیوة و قیومیتست الحی القیوم ثالثه در بیان قیام بتدبیر
خلق که مهیمن است بران و غافل نیست از ان لا تاخذه سنة و لا نوم رابعه منطوی بر آنکه مخلوقات که از
تدابیر ایشان بقبضه قدرتست همه مملوک اویند له ما فی السموات و ما فی الارض خامسه مشتمل بر آنکه متصرف
در ملک او هم اوست و دیگر از او ران زهره تصرف نیست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه سادسه
محتوی بر آنکه تصرف او در مملکت از روی علم و دانش است یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم سابعه ایمای میکند
با آنکه آن دانش که او راست کس بکنه او نرسد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ثامنه مخبر است از آنکه عدم
احاطه معلومات و مقدورات او جهة آنست که سعت و عظمت بعضی از آن بی پایانست وسع کرسیه السموات
و الارض تاسعه آنکه چنین مخلوقات عظیم را بی آنکه رنجی بدو میرسد محافظت مینماید و لا یؤده حفظهما مفهوم از عاشره
آنکه اینها که مذکور شد همه دلیلیست بر جمال علو ذات و کمال عظمت صفات او و هو العلی العظیم و گفته اند نکته در آنکه بعضی
جمل اسمیه اند و بعضی فعلیه و با واو و بی واو نیز آن پسند آنست که هر جمله که بر سؤال جمله ثانیه مسنوخ شده و میشاید که صفت
او باشد یا بدل یا بیان حاجت بواو ندارد و مثل چون جمله ثانیه و در غیر آن با واو است و آنجا که دلالت بمعنی مستمر دارد
اسمیه آورده چون عاشره و الا فعلیه و آن نیز اگر باعتبار مفروغ عنهست بصیغه ماضی وارد شده چون جمله ثامنه و اگر
تعلق بمستانف دارد بصیغه مضارع چون جمله سابعه و علی هذا القیاس و اگر تفصیل هر یک از جمل بشرع گفتی که ارباب
هر یک بوجهی خاص متعرض است اشتغال رود و بتجاوز کلام از حیز اقتصاد متصور است اولی آنکه بر وجهی جامع که متضمن
آن کلمات ما برکات علماء دین و معارف کبراء صاحب یقین باشد اختصار رود ع و ما التوفیق الا من لدنه
ای عزیز چون بنا این آیه بر معرفت ذات و صفات الهیست پس افتتاح کرد آیه را باسمی که نسبت جمیع صفتها با او
یعنی الله که اسم جامعست و اگر شناخت ایشان را ایراد بعضی از صفات و سمات مناسب بود در اصل همه شناختها
توحید است لا جرم ابتدا کرد بنفی اضداد و انداد بکلمه لا اله و باثبات هویة مطلقه مر ذات خود را بکلمه الا هو و بعد از توحید
ذات وصف کرد خود را بعضی از صفات کمالیه و چون اول صفات و اکمل آن حیوة است تواند بود که مستلزم سایر صفات

لازمست

لازمست ایراد اسم الحی فرمود و این اسم را از ائمه سبعه که اصول اسماء الهی اند و امام هادی که مطلوب حقیقی یعنی کمال جلا
و استجلا بران مترتب باشد برین اسما موقوفست امام الائمه گفته اند و بعد از ان اسم الحی را ارداف کرد با وسع معنی
و تمامتر سمتی که قیوم است و گفت القیوم و این اسم را استلزام صفات لازمه و متعدیه هست برای آنکه دلالت دارد
بر کمال غنای حق و افتقار غیر او بدو و چه گفته شد که معنی او قایم بذاتست و مقوم ما عداه و این دو صفت قیام و تقویم
شاملند جمیع صفات لازمه و متعدیه را و دیگر گونه قائما بذاته مقتضی وحدتست و مستلزم نفی کثرة و مؤکد صفت حیوة نیز است
پس ایراد او موجب تاکید ما قبل اوست و جمله ما بعد او تاکید یعنی چون دانسته شد که صفت قیومیت مر حق را ثابتست
بباید دانست که آن صفتها که نفی قیومیت کند در حق او منفی است و یکی از الجمله غفلتست که موجب آن سنه و نوم باشد
پس گفت لا تاخذه سنة و لا نوم یعنی قیوم را باید که غفلت نبود تا از قیام بتدبیر امور غافل نشود و اختلال بافعال
و اقوال او راه نیابد و بعد از آنکه قیوم را صفت غفلت نیست در تقویم اشیاء و تقوم ماهیات همه بتقویم اوست
و حصول وجود ایشان بتکوین او پس لازم باشد که ما سوای او در ربقه تسخیر و تملیک او باشند یا چون غنا لازم ذات
اوست و غیر او همه بدو مفتقرند امکان دارد که اهل هوا را توهم آن بدید آید که غیری که محتاج بدوست شاید که مملوک او نباشد
یا غیر را هم در مالکیت شرکت بود اثبات مالکیة خود کرد علی الانفراد و فرمود له ما فی السموات و ما فی الارض و شک
نیست که تقدیم ظرف نشانه تخصیص است و چون مالک مطلق را شاید وزیری که تدبیر ملک بر ذمه اهتمام او باشد
یا شفیعی که او را از انفاذ و قضاء اجراء بعضی احکام باز دارد نفی کرد تصرف دیگری را در مملکت خود و گفت من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه هیچکس را حکم نرسد مگر بامر او و تصرف در ملک او محال بود الا باذن او و چون طبع محال اندیش را
ازان تشویش می آید که حق سبحانه پادشاه بی وزیر و مالک بی مشیر است و بتدبیر خود کار میسازد و هیچ مهم مشاوره غیری
نمی پردازد شاید که چیزی برو پوشیده ماند یا سهوی و خطای بر احکام او عارض شود دفع کرد آن خیال را و گفت یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم او میداند که حکم بر چه منوال میراند و چون میشاید که بعضی از محکوم علیهم احکام حکام را دانا شناسند
و چیزی از علوم ایشان احاطه نماید منفی ساخت احاطه غیر را بمعلومات خود بقوله و لا یحیطون بشیء من علمه و چون علم کامل
و نفاذ حکم او باسمان و زمین مبین شد و همه را دغدغه آنکه مگر ملک و ملک او همین باشد رفع عدة او نمود بآنکه گفت مراو را
ورای ارض و سما ممالک بی نهایتست از جمله یک مخلوق او کرسیست برین دو مملکت که شما میدانید محیط واقع شده
وسع کرسیه السموات و الارض و چون زمین و آسمان محسوس آدمیانست در رفعت و عظمت و سعت و بسطت اینها معتبر
و معتمد بر از روی عیان شاید که خیال اعیا و تعب حافظ آن بعضی بیخبران ضعیف الیقین را مشوش سازد از این منفی ساخت
برین کلام که و لا یؤده حفظهما و بجهت آنکه ذهن کوتاه نظران از استماع صفت سعت و عظمت کرسی بدان منتقل
شود که جای مخصوص است بچنان مخلوقی و عظمت منحصر در چنین موجودی سبب این وصف کرد ازان و اسناد نمود

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)